جلسه 116

**‌شنبه - 24/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

وجوه عدم اجزاء حصه غیر اختیاریه

بحث در این بود که آیا مقتضای اصل لفظی و ظهور خطاب در خطاب تکلیف این است که فعلی که بر انسان واجب است باید از روی اختیار و التفات او صادر بشود یا اگر به غیر اختیار او هم صادر شد، مجزی است؟ مثلا: شارع اگر امر به طواف بکند ولی مکلف بدون اختیار طواف بکند، ازدحام جمعیت او را به جلو هل بدهد، آیا این مجزی است یا مجزی نیست؟‌

عرض کردیم وجوهی ذکر شده است برای اثبات این‌که مقتضای اصل لفظی یعنی ظهور خطاب تکلیف عدم اجزاء فعل غیر اختیاری است:

وجه اول وجه مرحوم نائینی بود که فرمود اقتضاء خطاب تکلیف این است که متعلقش فعل مقدور باشد چون خطاب تکلیف خطاب بعث و تحریک است و بعث و تحریک اقتضاء می‌‌کند که متعلقش چیزی باشد که انبعاث به آن مقدور و ممکن باشد برای مکلف. و لذا ظهور خطاب تکلیف این است که متعلقش حصه اختیاریه از فعل است.

در جواب، ‌مرحوم آقای خوئی فرمودند: همین که یک فرد از افراد طبیعت فعل اختیاری و مقدور مکلف باشد، این طبیعی و جامع فعل هم مقدور می‌‌شود چون جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است. همین که من متمکن باشم از این‌که یک فرد اختیاری از این واجب را ایجاد کنم، ‌پس این فعل واجب مقدور و اختیاری من خواهد بود و لو فعلا آن را در ضمن یک فرد غیر اختیاری ایجاد بکنم.

ما عرض کردیم این فرمایش مرحوم آقای خوئی فرمایش متینی است.

مرحوم استاد، مرحوم آقای تبریزی در دروس فی مسائل علم الاصول جلد 1 صفحه 296 فرموده‌اند: "قوام امر به جامع که اطلاق داشته باشد نسبت به افراد به این است که ترخیص در تطبیق بر این افراد بدهد، اطلاق یجب علیک الطواف نسبت به این طواف غیر اختیاری متقوم به این است که ترخیص بدهد این خطاب امر به طواف نسبت به تطبیق این امر به طواف بر این فرد غیر اختیاری. ترخیص در تطبیق مثل بعث می‌‌ماند. همان‌طور که بعث به فرد غیر مقدور ممکن نیست چون تکلیف به غیر مقدور می‌‌شود، ترخیص در ارتکاب یک فرد غیر مقدور هم معنا ندارد". لازمه این فرمایش مرحوم استاد همین خواهد بود که خطاب تکلیف اطلاق نسبت به حصه غیر مقدوره نداشته باشد.

لکن این فرمایش تمام نیست. چون اطلاق متقوم به این است که خطاب تکلیف لابشرط باشد از تطبیق بر هر فردی از افراد طبیعت. که از آن تعبیر می‌‌بشود به ترخیص حیثی در تطبیق، ترخیص وضعی در تطبیق. و این لابشرطیت از تطبیق بر فرد غیر مقدور مؤنه زایده‌ای ندارد تا بگوییم لابشرطیت خطاب تکلیف نسبت به تطبیق بر فرد غیر اختیاری لغو است.

وانگهی بر فرض ما بگوییم اطلاق خطاب قوامش به انشاء ترخیص شرعی در تطبیق است، انشاء ترخیص شرعی در تطبیق بر افراد شامل این فرد غیر مقدور بشود این چه محذوری دارد؟‌ بعث و ایجاب فعل غیر مقدور معنا ندارد چون این‌که مولی بخواهد از مکلف کاری را که نمی‌تواند انجام بدهد، ‌این لغو محض است اما ترخیص در تطبیق که لغو نیست و با یک جعل کلی که ترخیص در تطبیق واجب است بر جمیع افراد، ترخیص در تطبیق بر فرد غیر مقدور هم جعل می‌‌شود و نیاز به جعل مستقل ندارد. و اثرش هم اجتزاء به این فعل غیر مقدور است، اثرش اجتزاء به این فعلی است که به غیر اختیار مکلف صادر شده است.

مرحوم آقای خوئی اشکال دیگری به محقق نائینی کرده‌اند طبق مبنای خود محقق نائینی. فرمودند: طبق مبنای شما نباید شما این اشکال را بکنید که اقتضاء خطاب تکلیف این است که متعلقش حصه اختیاریه از فعل باشد. چون بر فرض این را شما بگویید، ‌طبق مبنای خودتان می‌‌توانستید می‌‌توانید به اطلاق ماده تمسک کنید یعنی اطلاق فعل در لسان خطاب، به آن تمسک کنید برای اثبات این‌که ملاک قائم به ذات فعل است نه به خصوص فعل اختیاری. و طبق این استظهار و لو خطاب تکلیف شامل حصه غیر اختیاریه نشود اما همین که اثبات شد ملاک در آن است، با حدوث فعل به غیر اختیار مکلف ملاک استیفاء شده است و واجب ساقط می‌‌شود به استیفاء ملاک.

در بحوث فرموده‌اند: این اشکال به محقق نائینی وارد نیست. چون محقق نائینی تمسک به اطلاق ماده برای اثبات ملاک را در تزاحم اهم و مهم مطرح کردند. فرموده‌اند: بر فرض ما بگوییم امر به اهم مانع از تکلیف به مهم است، حتی به نحو ترتب هم نمی‌شود مولی امر به مهم بکند، بگوید اگر عصیان می‌‌کنی اهم را پس مهم را انجام بده (که مسلک صاحب کفایه است) و لکن اگر مکلف اهم را ترک کرد، ‌مهم را انجام داد، آن مهم که انجام داده است امر ندارد و لکن مجزی است چون خطاب امر به مهم اطلاق دارد به لحاظ ماده و متعلقش؛ شامل این فرض تزاحم با اهم هم می‌‌شود و لو قرینه داریم که خطاب امر به مهم شامل این فرض تزاحم نشود. اما متعلق خطاب امر به مهم ذات مهم است نه مهم با قید عدم تزاحم با اهم. پس ملاک در ذات فعل مهم وجود دارد و لو در هنگام تزاحم با اهم امرش ساقط شده باشد. این مطلبی است که محقق نائینی فرمود.

ولی نمی‌توانید به صرف این‌که محقق نائینی این مطلب را فرموده، در مقام به محقق نائینی نقض بکنید. در تزاحم اهم با مهم دو نکته است که در مقام نیست: نکته اول این است که خطاب مهم بخاطر تعارض تعارض با خطاب اهم از کار افتاده است. یعنی سقوط اطلاق امر به مهم نسبت به فرض تزاحم با اهم بخاطر خطاب منفصل است که امر به اهم است. و خطاب وقتی منفصل بود مانع از ظهور خطاب امر به مهم نمی‌شود؛ مانع از حجیت آن می‌‌شود. ‌ظهور خطاب امر به مهم منعقد شده و دلالت می‌‌کند بر وجود ملاک در ذات فعل مهم و لو امر به مهم بخاطر خطاب منفصل امر به اهم ظهورش از حجیت افتاده باشد. این نکته در مقام نمی‌آید. چون محقق نائینی در مقام ادعاء می‌‌کند که خطاب تکلیف به مقید متصل (که اقتضاء خطاب تکلیف است) مقید شده است به خصوص حصه اختیاریه. اساسا ظهور او شکل نگرفته است نسبت به شمول حصه غیر اختیاریه. وقتی ظهور شکل نگرفت، در مدلول مطابقی که تکلیف است چطور ظهور در مدلول التزامی شکل می‌‌گیرد که اثبات ملاک است؟ دلالت التزامیه در انعقاد قطعا تابع دلالت مطابقیه است. اختلاف اگر است در این است که اگر دلالت مطابقیه منعقد شد و بخاطر مقید منفصل یا معارض منفصل از حجیت افتاد، ‌آیا دلالت التزامیه هم از حجیت می‌‌افتد یا نمی‌افتد. اما در جایی که مقید متصل مانع از انعقاد دلالت مطابقیه است، اینجا که مسلم دلالت التزامیه شکل نمی‌گیرد. در مانحن‌فیه دلالت مطابقیه خطاب تکلیف طبق مدعای محقق نائینی شامل حصه غیر اختیاریه نمی‌شود، ظهورش شکل نمی‌گیرد، آن‌وقت ظهور التزامیش در وجود ملاک در حصه غیر اختیاریه شکل می‌‌گیرد؟ قطعا این‌طور نیست.

نکته دوم در بحث تزاحم اهم و مهم این است که در بحث تزاحم اهم و مهم خطاب امر به مهم کلا ساقط شده و ما یک ظهور داریم در خطاب امر به مهم که این ذات مهم ملاک دارد و الا اطلاقش کلا ساقط شده است نسبت به خود فعلیت امر به مهم در فرض تزاحم. دیگر در فرض تزاحم ما هیئت خطاب امر به مهم را از کار انداختیم بخاطر امر به اهم، ‌وجوبی در کار نیست، ‌فقط ظهور التزامی خطاب امر به مهم در وجود ملاک در ذات مهم اقتضاء می‌‌کند این مهم مجزی باشد، اگر آن را اتیان کنیم صحیح باشد. اما در مقام مشکل این است که ظهور خطاب تکلیف این است که تا حصه اختیاریه را نیاوری تکلیف تو ساقط نیست، اطلاق هیئت خطاب تکلیف یعنی اطلاق صیغه امر در خطاب تکلیف می‌‌گوید تا متعلق من را که حصه اختیاریه است ایجاد نکنی این تکلیف باقی است. بر فرض ظهور التزامی این خطاب تکلیف بگوید حصه غیر اختیاریه ملاک دارد تعارض می‌‌کند با ظهور اطلاقی هیئت امر به این حصه اختیاریه که مفاد خطاب تکلیف است که تا متعلق من را که حصه اختیاریه فعل است نیاوری تکلیف و وجوب باقی است که این مفادش عدم اجزاء حصه غیر اختیاریه است.

این مطلبی است که در بحوث جلد 2 صفحه 69 بیان کردند.

به نظر ما این ایراد بحوث به مرحوم آقای خوئی تمام نیست. چون محقق نائینی فقط در فرض تزاحم اهم و مهم که دو واجب مضیق داریم یکی اهم است دیگری مهم، ‌این بیان را نفرمودند تا بگوییم دو نکته در آن‌جا است که در مقام نیست. بلکه در بحث تزاحم واجب موسع و مضیق در اجود التقریرات جلد 1 صفحه 262 هم این مطلب را بیان کردند.

مثلا: اول وقت مکلف می‌‌خواهد نماز بخواند، می‌‌بیند مسجد نجس است، خطاب وجوب تطهیر مسجد خطاب مضیق است چون واجب فوری است اما خطاب نماز واجب موسع است چون واجب فوری نیست. آن‌جا ایشان فرموده که خطاب امر به نماز و لو به قرینه متصله مختص است به خصوص حصه اختیاریه از نماز و لذا نماز در اول وقت که ضد تطهیر مسجد است مصداق صلات اختیاریه نیست، ‌وقتی شارع امر می‌‌کند من را که طهّر المسجد فورا، ‌دیگر نماز در این حال مصداق نماز اختیاریه نیست چون شرعا غیر مقدور می‌‌شود این نماز در اول وقت و غیر المقدور شرعا کغیر المقدور عقلا. ولی محقق نائینی فرموده ما برای اجزاء نماز در این حال می‌‌توانیم تمسک کنیم به اطلاق ماده خطاب صل. چون خطاب صل متعلقش در خطاب ذات صلات است و لو در طول تعلق امر به آن مقید می‌‌شود به صلات اختیاریه، ‌در رتبه سابقه بر عروض امر بر این نماز اطلاق دارد این نماز (از آن، اطلاق ماده تعبیر می‌‌کند) و اختصاص به حصه اختیاریه ندارد. تقیید صل به صلات اختیاریه و مقدوره در رتبه متأخره از عروض امر به آن است، ‌در رتبه متقدمه متعلق امر اطلاق دارد، اختصاص ندارد به صلات اختیاریه. ما به اطلاق ماده یعنی اطلاق صلات در خطاب صل در رتبه سابقه بر عروض وجوب بر آن تمسک می‌‌کنیم می‌‌گوییم ملاک در ذات نماز است نه خصوص نماز اختیاریه. و از این راه کشف می‌‌کنیم که نماز در وقت وجوب ازاله نجاست از مسجد ملاک دارد. این فرمایش محقق نائینی است.

خود ایشان تصریح می‌‌کند که خطاب صل بخاطر مقید متصل انصراف دارد به حصه اختیاریه از نماز و شامل این نمازی که در وقت وجوب ازاله نجاست از مسجد است نمی‌شود ولی در عین حال می‌‌گوید ما تمسک می‌‌کنیم به اطلاق ماده برای اثبات وجود ملاک در این نماز. هم مقید متصل است مثل مقام و هم این‌که همین نکته‌ای که در بحوث گفتند که اطلاق هیئت اقتضاء می‌‌کند که تا متعلق من را نیاورید تکلیف باقی است در این خطاب صل هم می‌‌گوید متعلق من حصه اختیاریه نماز است تا حصه اختیاریه صلات را نیاوری تکلیف به نماز باقی است. و لکن ایشان این ظهور را محکوم آن اطلاق ماده قرار داد که اثبات می‌‌کرد ذات این نماز ملاک دارد و لو حصه غیر اختیاریه آن. طابق النعل بالنعل آنچه که محقق نائینی در مورد واجب موسع و مضیق مثل همین خطاب صل در اول وقت که تزاحم دارد با وجوب ازاله نجاس از مسجد فورا بیان فرمود در مانحن‌فیه می‌آید، خطاب تکلیف به لحاظ اطلاق ماده کشف می‌‌کند ذات فعل ملاک دارد و لو حصه غیر اختیاریه آن. و لذا اشکال مرحوم آقای خوئی به محقق نائینی وارد است.[[1]](#footnote-1)

یک نکته هم عرض کنم:

این‌که در بحوث اشکال کرد به محقق نائینی که اگر ظهور مطابقی بخاطر مقید متصل منعقد نشد، ظهور التزامی که در انعقاد تابع ظهور مطابقی است چطور ظهور التزامی منعقد بشود. این اشکال بحوث وارد نیست. محقق نائینی که به ظهور التزامی تمسک نمی‌کند؛ به اطلاق ماده تمسک می‌‌کند. مدعای محقق نائینی همان‌طور که در بحوث جلد 7 صفحه 146 بیان کردند این است که خطاب تکلیف در عرض واحد دو مطلب را می‌‌فهماند: یکی: ثبوت ملاک در ذات فعل و دیگری تعلق امر به آن و این دو ظهور در عرض واحد شکل می‌‌گیرند؛ این‌طور نیست که یکی تابع دیگری باشد حتی در انعقاد. کانه خطاب صل دو مطلب را می‌‌گوید: یک: الصلاة ذات ملاک، دو: الصلاة واجبة. (مدعای محقق نائینی این است) و لو با مقید متصل آن مدلول دوم که الصلاة واجبة مقید بشود به صلات اختیاریه اما این به معنای تقید آن مدلول اول نیست که می‌‌گفت الصلاة ذات ملاک.

البته به محقق نائینی اشکال مبنایی می‌‌توان کرد که نخیر، مدلول خطاب صل یک چیز بیشتر نیست و آن تعلق امر به صلات است و اگر هم دلالت می‌‌کند بر ثبوت ملاک در صلات این دلالت التزامیه است نه دلالت تضمنیه در عرض دلالت بر ذات امر.

و از این مطالبی که ما عرض کردیم معلوم شد که اشکالی هم که محقق عراقی در تقریرات بدایع الافکار صفحه 261 از محقق عراقی نقل شده که به مرحوم نائینی اعتراض کردند که تقیید تکلیف به حصه اختیاریه به مقید متصل نیست؛ به مقید عقلی منفصل است. چون تقید تکلیف و اشتراط تکلیف به این‌که متعلقش مقدور باشد یک امر بدیهی نیست، یک امر نظری است و مورد نزاع است بین بزرگان. و لذا مقید لبی متصل نیست مقید لبی منفصل است و ظهور خطاب تکلیف را در این‌که وجوب و تکلیف ساقط می‌‌شود به حصول ذات فعل و لو به این‌که حصه غیر اختیاریه آن حاصل بشود این ظهور را منهدم نمی‌کند. این مقید منفصل فقط می‌‌گوید تکلیف شامل حصه غیر اختیاریه نمی‌شود اما ظهور خطاب صل مثلا نسبت به این‌که صلات مطلق و لو در ضمن صلات غیر اختیاریه مسقط تکلیف است این ظهور خطاب صل شکل گرفته و این ظهور محفوظ است. ظاهر خطاب صل این است که اذا صلیت سقط التکلیف، این ظهور تقیید نخورده به اذا صلیت صلاة اختیاریة سقط التکلیف. مقید منفصل گفت تکلیف در خطاب صل متعلق است به حصه اختیاریه صلات اما ظهور خطاب صل این بود که فاذا صلیت سقط الوجوب اطلاق دارد اذا صلیت و لو صلاة غیر اختیاریة سقط الوجوب.

این فرمایش محقق عراقی هم به عنوان ایراد به محقق نائینی تمام نیست. چون عرض کردیم محقق نائینی مقید را متصل می‌‌داند نه منفصل. ایشان معتقد است که انصراف دارد خطاب بعث به حصه اختیاریه و شامل حصه غیر اختیاریه نمی‌شود. مگر این‌که محقق عراقی بخواهد اشکال مبنایی به ایشان بکند که بحث دیگری است.

خلاصه این شد که این وجه محقق نائینی که فرمود: "خطاب تکلیف مختص است به حصه اختیاریه پس حصه غیر اختیاریه متعلق تکلیف نیست و لذا مجزی هم نیست" غیر از این اشکال مبنایی که مرحوم آقای خوئی کرد یک نقض مبنایی کرد که نقض واردی بود، عمده اشکال این وجه محقق نائینی همین است که این‌که تکلیف به غیر مقدور تعلق نمی‌گیرد اقتضاء نمی‌کند که خطاب تکلیف اطلاق نداشته باشد نسبت به جامع بین مقدور و غیر مقدور.

ان‌شاءالله بقیه وجوه عدم اجزاء حصه غیر اختیاریه در جلسات آینده دنبال خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

1. ماتن: یمکن ان یقال: قیاس مقام با فرض تزاحم مع الفارق است حتی تزاحم موسع و مضیق. در مقام، خطاب بعث ذاتا منصرف است از مواردی که قابلیت انبعاث ندارد. اصلا مقتضی در خطاب بعث وجود ندارد نسبت به مواردی که قابلیت انبعاث ندارد. اما در تزاحم مشکل در نفس خطاب بعث نیست، خطاب بعث قابلیت شمول نسبت به مورد تزاحم را دارد لولا التزاحم، اما مشکل یک امر خارج از ذات خطاب بعث است که همین تزاحم باشد. و محقق نائینی شاید بخاطر همین نکته به اطلاق ماده تمسک نکردند. ماده غیر مقدوره در مقام، حدوثا امر ندارد و به تعبیر دیگر اقتضاء این را ندارد که متعلق امر قرار گیرد. [↑](#footnote-ref-1)